

در گفت و گو با برزو نیک‌نژاد کارگردان فیلم دوزیست مطرح شد

جبر اجتماعی و قصه دوزیست شدن آدم‌ها



میلاذ جلیل‌زاده روزنامه‌نگار

«دوزیست» چهارمین اثر سینمایی برزو نیک‌نژاد در سینمای ایران است. در کارنامه کاری او آثار طنزی همچون «لونه زنبور»، «زاپاس» یا مجموعه سریال «دردسرهای عظیم» بیشتر دیده شده است ولی او برای ساخت چهارمین فیلم سینمایی خود سراغ یک قصه اجتماعی تلخ‌رفته است. با او در مورد فیلم جدیدش و انتخاب جواد عزتی برای نقش اول این فیلم گفت‌وگو کردیم که در ادامه می‌خوانید.

|||

دوزیست فیلم متفاوتی نسبت به آثار قبلی شماست، چه شد که سراغ این فیلم رفتید؟

دوزیست یقه من را گرفته بود، یعنی به من گفت باید ساخته شوم و من هم ساختم، قبل از آن هم گفته بود باید من را بنویسد و ما هم نوشتیم. آدم‌های قصه دوزیست من را رها نمی‌کردند و قصه‌ای که اتفاق افتاده بود باید ساخته می‌شد و جدای از اینها فیلم اول من که ساختم فیلم جدی بود و وجه مشترک همه این کارها قصه گویی است، ولی فکر می‌کنم قصه دوزیست قصه خاص‌تری است.

ایده از کجا آمد؟

من فکر می‌کنم هر قصه‌ای، هر اتفاقی که در جهان پیرامون ما رخ می‌دهد با آدم‌های متفاوت آن قصه رقم می‌خورد، یعنی یک سری کاراکترها و آدم‌ها هستند که در زندگی روزمره هم همین‌طورند. یک تصادفی می‌شود و یکی دعوا می‌کند و یکی می‌بخشد و یکی هم

عجله دارد و یکی نیز بی تفاوت است، آدم‌های قصه دوزیست وارد یک ماجرابی می‌شوند که نوع روایت با آن آدم‌ها آنقدر خاص بود که نمی‌توانستم آن را رها کنم.

چنین افرادی را بیرون دیده بودید؟

هیچ وقت من از آسمان چیزی پیدا نکردم. پای آدم‌های همه قصه‌هایی که نوشتم روی زمین است و پیرامون خودمان هستند. ممکن است که ۱۰ آدم با ویژگی‌های مختلف را بشناسم و با هم ترکیب کرده و تبدیل به آدم خاص‌تری کنم، ولی قطعاً این آدم‌ها را می‌شناسم.

فیلم را بیشتر اجتماعی می‌دانید یا یک اثر سینمایی سرگرم‌کننده؟

قطعاً برای مخاطب فیلم ساختیم، ولی سینما هنر است و سعی کردیم همان فرم هنری اتفاق بیفتد و قصه بگویم و وقتی قرار است برای مخاطب قصه بگویم بخش عظیمی از سرگرمی سینما به قصه گویی آن است و آدم‌های خاص متفاوتی که ما را درگیر آن قصه می‌کنند و دوزیست هم همین‌طور است.

اگر بگوییم فیلم شما مردم‌محور است نظر درستی است؟

شخصیت قصه شاید این‌طور به نظر برسد که واقعه‌ای زنانه است که مردها وارد آن قصه زنانه می‌شوند پس نمی‌توانم بگویم قصه مردانه است، ولی مرد و زن عین زندگی باهم هستند. شاید به خاطر تعداد بازیگران مرد و زن به این درک می‌رسید.



هیچ کسی آدم بدی نیست. «سیفی» هم آدم بدی نیست و جبر زندگی یک سری آدم را وادار به یک نوع رفتارهایی می‌کند و الا هیچ‌یک از اینها ذات بدی ندارند. جبر زندگی است و شاید ۵۲ قسمت دردسرهای عظیم با ایشان کار کردم، زاپاس را کار کردم. شاید بگویید آقای مدیری بیشتر با او کار کرده ولی زمانی که دودکش را می‌نوشتم با ایشان کار کردم و او بازی‌اش را می‌شناسم. من و جواد عزتی درباره نقش عطا خیلی با هم صحبت کردیم و به نظر من عزتی در این فیلم نقش متفاوتی بازی کرده است.

آقای حجازی فر هم متفاوت بود، آقای جمشیدی هم متفاوت بودند.

ما مگر می‌شود وقتی فیلم دیگری کار می‌کنید، متفاوت نباشید؟ شما با من مصاحبه می‌کنید و بعد با کارگردان دیگری مصاحبه می‌کنید و صحبت‌ها متفاوت است. مگر می‌شود درباره فیلم دوزیست صحبت کنیم و بعد بگوییم پژمان جمشیدی با نقش‌های دیگرش یکسان است. جمشیدی و حجازی فر در فلان فیلم‌شان یک نقشی داشتند و اینجا نقش دیگری دارند. سعی ما در این است تماشاجی کاراکتر جدیدتر، خاص‌تر و نوتری ببیند؛ اینکه چقدر نتیجه گرفتیم یا نگرفتیم، تماشاجی باید نظر بدهد و مقبول نگاه تماشاجی شود. ما سعی خود را کردیم و اگر موفق بودیم وظیفه خود را انجام دادیم و اگر موفق نبودیم من وظیفه داشتم فیلمی بسازم که دوست داشته باشید و این تلاش را انجام دادم و بقیه به نظر مخاطب باز می‌گردد.

هیچ کسی آدم بدی نیست. «سیفی» هم آدم بدی نیست و جبر زندگی یک سری آدم را وادار به یک نوع رفتارهایی می‌کند و الا هیچ‌یک از اینها ذات بدی ندارند. جبر زندگی است و شاید ۵۲ قسمت دردسرهای عظیم با ایشان کار کردم، زاپاس را کار کردم. شاید بگویید آقای مدیری بیشتر با او کار کرده ولی زمانی که دودکش را می‌نوشتم با ایشان کار کردم و او بازی‌اش را می‌شناسم. من و جواد عزتی درباره نقش عطا خیلی با هم صحبت کردیم و به نظر من عزتی در این فیلم نقش متفاوتی بازی کرده است.

شغل عطا با محل زندگی و فیزیک او تناسب ندارد. هدف چه بود که مدلینگ باشد، ولی بی خانمان است؟

اگر فیلم را نگاه کردید و به شما نگفته چرا این‌طور است به نظر من مشکل از من است. آدم‌هایی در ایران مدل هستند که معلوم است با چه مدلی طرف هستند، اینهایی که تیزر تبلیغاتی و مدل تلویزیونی می‌سازند، دستمزد روزانه‌شان حدود ۱۵۰-۱۰۰ تومان است. اگر کسی نمی‌داند من این را بیان کنم، دستمزد اینها این میزان است.

جواد عزتی به نظر می‌رسد دو مدل بازی دارد، یکی مدل طنز است که تند صحبت می‌کند و حتی صدای زیرتری دارد، آدم مظلومی است و یک مدل هم این است که آدم عصبی‌ای است و همانند فیلم جاندار بازی می‌کند، دو مدل اینچنینی دارد؛ جواد عزتی فیلم شما به کدام مدل نزدیک است؟

به عطای قصه دوزیست نزدیک است.

تکنیک بازی را بیان می‌کنم.

من این را قبول ندارم و به نظر من تکنیک نیست. این یک کاراکتر

نوید محمودی کارگردان «مردن در آب مطهر» در گفت‌وگو با «فرهنگستان»:

فیلم‌هایم دور از زندگی واقعی نیست

... را از دست دادند. ویدیوی معروفی است که یک آدمی به فرودگاه می‌رود و پنج، ۶ چمدان بزرگ دارد. مسئولی که آنجاست می‌گوید چمدان‌ها را کم کند و در نهایت مسافر با یک چمدان کوچک می‌ماند و می‌گوید من باید همه اینها را با خود ببرم یعنی باید تنها بروم. به معنی واقعی وقتی شما مهاجرت می‌کنید تنها می‌شوید. معمولاً در قصه‌های ما این تاثیر منفی را روی رابطه‌های عاشقانه می‌بینیم به دلیل اینکه همان‌طور که همه می‌دانیم عشق به ذات بسیار جذاب است، البته تصور من این است که وقتی به عشق کمی چاشنی جدایی و فراق و دوری اضافه می‌شود، جذاب‌تر می‌شود. شاید اگر همه لیلی و مجنون‌ها به هم می‌رسیدند یک زن و شوهر در ذهن مان بود ولی الان این لیلی و مجنون در ذهن ماست که نرسیدنی وجود دارد.

طبیعتاً مهاجرت تلخی زیاد دارد. شما همواره فیلم‌های متعددی در این زمینه می‌سازید، چطور تلاش می‌کنید تکرار در فیلم‌های تان نباشد و مخاطب نگوید این فیلم تکراری است؟ یا همیشه این تلخی تکرار شود؟ واقعیت این است که این را که سوزه برای مخاطب تکرار می‌شود، ما نمی‌توانیم بگوییم. یعنی این را مخاطب تصمیم می‌گیرد ولی من فکر می‌کنم در فیلم‌های ما تکراری اتفاق نمی‌افتد یعنی در مردن در آب مطهر مخاطب تکراری نمی‌بیند. درست است فیلم‌ها یک بستر تلخی دارد اما فضای امیدوارکننده‌ای هم در قصه‌ها برای مخاطب وجود دارد. به یاد دارم چندترمکعب عشق که در سی و دومین جشنواره فجر در سینمای رسانه پخش شد، همایون اسعدیان گفت من تلخ‌ترین فیلم امیدوارکننده را دیدم. یک چیز ساده‌تر بیان کنم که دوست منتقدی به من می‌گفت در فیلم شما جنوب‌شهر را خرابه و حلبی‌آباد می‌بینم ولی چرا اینها اینقدر زیباست؟ من به او گفتم برای اینکه ما یک واقعیتی را تصویر می‌کنیم، ما چیزی که می‌خواهیم را در دل آن قصه روایت می‌کنیم، یعنی برای ما مهم نیست بازیگران مان مثلاً در یک اتاق گوشه یک پست‌بام زندگی می‌کنند. آن واقعیت زندگی آنهاست و اینکه چطور اینها با هم در ارتباط هستند و چطور وقتی یک سفره کوچک را می‌اندازند، غذای خورند، با لذت کنار هم زندگی می‌کنند که شما می‌گویید چقدر این فضا جادو و دوستانه است مثل بچگی‌های خودمان

است که همه در یک اتاق ۵-۶ بچه با پدر و مادر بزرگ شدید و هیچ کدام خاطره بدی از بچگی‌های خود نداریم. در فکر بزرگ شدیم، در سختی بزرگ شدیم، بخشی از بچگی‌های خود را در صف کوپن و جور کردن نفت دیدیم ولی برای ما شیرین بود برای اینکه هیچ‌گاه فکر نمی‌کردیم در شرایط اسفبار زندگی می‌کنیم. ما آن زمان چون بچه بودیم احساس می‌کردیم چقدر زندگی خوشایندی داریم. چقدر پدر و مادر خوبی داریم. چقدر خوب است که خواهر و برادر داریم یا تمام لذت ما در یک گل کوچک و در یک گرمک به هوا بود. برای اینکه شما وقتی در موقعیتی هستید به تلخی فکر نمی‌کنید، بلکه به زندگی خود

شما وقتی به کشورهای دیگر می‌روید شاهد هستید حتی اروپایی‌ها در خود اروپا مهاجرت می‌کنند؛ از کشوری به کشوری دیگر؛ بخشی از آنها به آمریکا و بخشی دیگر به استرالیا و بخش خیلی بزرگ‌تر به کانادا به دلیل قوانین مهاجرتی که دارد. در مجموع امروز وقتی دنیا را نگاه می‌کنید خیلی در آن مهاجرت موضوع مهمی است. طبیعتاً وقتی به این میزان مساله‌ای مهم و جذاب است می‌توان درباره آن هنوز کار کرد، یعنی زمان هنوز وجود دارد برای اینکه درباره مهاجرت فیلم بسازیم و حرف بزنیم.

نکته‌ای که همیشه در فیلم‌های شما می‌بینیم این است که در کنار مهاجرت عشق هم وجود دارد، این را مخاطب می‌بیند اما عشقی که وصال ندارد. به نوعی می‌توان گفت نافرجام است. چرا این اتفاق می‌افتد؟ قرار است در مردن در آب مطهر هم همین موضوع را شاهد باشیم؟

مهاجرت برخی تعلقات را از انسان می‌گیرد و مانعی برای خیلی چیزها است. ما معمولاً برای جوانان فیلم می‌سازیم و یکی از موضوعات عشق است. مهاجرت به شما خیلی چیزها را تحمیل می‌کند که یکی جدایی و فراق است، زیرا خاصیت آن است. برای به دست آوردن یک چیزی باید چیزهای دیگری را از دست بدهید که معمولاً این در قصه‌های ما هم وجود دارد، یعنی ما خیلی دیدیم آدم‌هایی که به دلیل اینکه مهاجر شدند خیلی چیزها از جمله عشق خود، پدر و مادر و



عاطفه جعفری روزنامه‌نگار

نویسد و جمشید محمودی، برادرانی که سال‌هاست با فیلم‌هایشان در سینمای ایران شناخته شده و سعی کرده‌اند همیشه دغدغه‌هایشان را تبدیل به فیلم و سریال کنند. نوید محمودی متولد افغانستان است و از ۶ سالگی به ایران آمده. او تا به حال چهار فیلم سینمایی ساخته و «مردن در آب مطهر» ساخته پنجم اوست و دوباره به موضوع مهاجرت پرداخته. موضوعی که همیشه در فیلم‌هایش دیده می‌شود و به قول خودش شاید تا همیشه برای این موضوع فیلم بسازد. مردن در آب مطهر، در سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر اکران شده است. به بهانه همین فیلم به سراغ نوید محمودی رفتیم تا از کم‌وکیف فیلم جدیدش بگویید و از او درباره مهاجرت و تلخی‌های این اتفاق پرسیدیم.

|||

چرا اینقدر دغدغه مهاجرت برای نوید و جمشیدی محمودی مهم است، تقریباً می‌توان گفت در بیشتر فیلم‌هایشان این مساله را شاهد هستیم؟ طبیعتاً یک خانم اگر بخواد فیلمی بسازد، سعی می‌کند اثرش زنانه باشد. من به دلیل اینکه مهاجر هستم و بخش عمده‌ای از زندگی خود را به عنوان مهاجر در ایران زندگی کردم برای همین احساس می‌کنم شناخت بسیار خوبی نسبت به زندگی مهاجران دارم. برای همین سعی می‌کنیم فیلم‌هایی بسازیم که درباره مهاجران باشند، به دلیل اینکه احساس می‌کنیم قصه‌های جذابی در این فضا وجود دارد که ساخته نشده و ما تلاش می‌کنیم آنها را با شکل خوب و درست بسازیم. دنیایی که امروز من و شما در آن زندگی می‌کنیم به شدت درگیر مهاجرت است. یعنی



نوید محمودی اگر بخواید «مردن در آب مطهر» خود را در چند کلمه یا چند جمله توضیح بدهد چه چیزی می‌گوید؟ آدم‌ها را دعوت می‌کنم به دیدن یک عاشقانه سخت، روایت انسان‌هایی که انتخاب‌هایی پیش رو دارند که باید بین عشق و انتخاب‌های دیگر یکی را برگزینند.

